

که خود علمای امامیه با وصف دشمنی و عناد و منهم الفاضل الجالیسی فی مجلد الامتین  
 ایما و تصریح باین مراتب و عمده بودن ایشان در زمره اصحاب میکنند که در بعضی از جای  
 بنا بر پیشه اتفاق انکار آن هم می نمایند فلکین که حضرت صدیق خود ابا رفیق خویش  
 مثل فاروق در عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رو بر او انصار که منازعت داشته  
 داخل فرماید و بچکس از منازعتین مذکور در سقیفه بنی ساعده مجمع اولین و آخرین ایشان  
 بر روان دم و دوسه نداشته باشد و زینهار چو چراغی که بکشا بد چنانچه از کتاب  
 شانی بانی مشایخ یعنی علم الهدی اثباتی و دیگر کتب معتبره کلامیه و حدیث ایشان  
 موبد میشود و عماد فاضل جالیسی هم تصدیق آن می کند و کبیر رفته درین باب بر عقلا  
 تحقیقی نمی ماند که مقصود ازین روایات قلب و لیل بر حضرت صدیق است حال آنکه در کتاب  
 انجمن بحدیث الایمه من قریش بود هر گاه دخول این بزرگان در عترت ظاهر از نوع  
 یقینیات نزد شیعه باشد در دخول ایشان باین بیت سرور عالم و عالمیان کسی را از  
 عقلا شیعه مجاز چون و چرا نیست و الحمد لله که در اینجا براس خلافت این بزرگان دلیلی  
 دیگر الزامی بهم رسیده گوئید هم برانند و در روایات شریفه **عده** شود و سبب خیر خدا  
 خواهد بود خیریه دوکان شیشه گزینگ است آدم هر آنکه چون خلقا بالاتفاق معصوم  
 بوده اند و دخول آنها در امامت و اتصاف ایشان بزرگان چه معنی داشته باشد و  
 دلیل الزامی چنان مرتب شود و **جوابش** آنکه اشراط امامت بوصف عصمت  
 بود اول و بلکه نزاع است مع و لکن دلیل که بر حصول عصمت براس حضرت امیر و اولاد  
 طاہر ایشان امامیه بیان میکنند اصح و اول بر مقصود آنها همین است که گاه عموماً  
 سیحی انشاء الله تعالی و حال دلالتش بر عصمت خود پیدا است حتی که خود قیام  
 امامیه و کلینی اعور و فرد کامل علی الاطلاق یعنی ابو جعفر و دم و مانند او درین معنی  
 که در راه از چسب در آیت تطهیر کفر و شرک است رساله بار پر و آخته و با بهای معتقد خست

مسما بالدرامته الحاطه

درین کورده چون وجود آن رسائل صورت نمی بندد و ناگزیر از تصانیف شیخ ایشوخ  
 اعنی ابن بابویه صدوق که بر تفسیر فاصل العسی رئیس الاخبار بین در جواب ایضاح  
 فرد کامل علی الاطلاق و کلینی که مقتداست شیعہ آفاق است چیز درین اوراق نقل  
 میکنم انشاء الله تعالی و بضم استغاثه ملازمان و الامقام از علماء اهل حق که مراد  
 از جس ارتکاب و کبائر و اصرار بر صغائر گرفته اند ثابت می نمایم که هرگز آیت مذکور  
 بر عصمت دلالت ندارد و تظلم و فریاد مخاطب بتقلید اکابر یعنی قوم کوفیان بی و ظلم  
 صدور یافته کما عرفته و در حقیقت استغاثه ایشان از کلینی و صدوق و امثالین  
 می باید از علماء سنت پس هیچ تقدیر آیت تظلم بر مسلمات قدماست مخاطب خبر  
 بر عصمت دلالت ندارد و ملاک امر خود با عزائم اکتابر علماء امامیه کمال تقوی  
 و عدالت است چنانچه بر اهل تبع محقق نیست و غالباً بعد از شوره شور می این بی شکلی  
 از کور شکلی اختیار کردند معیناً بعد از ملاحظه کتاب منتهی الکلام عیان خواهد شد که چون  
 راسه جناب امیر که اختلاف در امت انداختند و اینهم علی روس الاشباه و ارشاد  
 نمودند که اختلاف باعث ضلال و گمراهی است کما فی علی الشرایع پس دعوی عصمت  
 از عجایب تر بات خواهد بود و فکیرت که دلیل عقلی هم معارضه اهل حق باشد و بعد  
 دعوی این بحث بنزاع لفظی میگردد یعنی بنده هم خواهم گفت که با وجود مطاعن امامیه  
 در حق خلفاست راشدین که امر الی پیش نیست زینها اصل عصمت از دست نمیرود  
 قال الامر الی اللفظ دون غیره من المعنی کما لا یخفی قوله و اگر کتابی از اهل قول  
 ما بر امر او ازین کبرش و بمقتضای حکایت مشهور چیزی باشد که در ولایت  
 منقول پیدا نمی شود گویند معنی بنده آمده و با مروه از منند و مستاثمان صدوق  
 بود بپهرسانید و نوشته حسن و جمال و لطافت و اعتدال مروه و با وجود و کبر  
 بود با بیان میکرد و با آنکه بنده می مشتاق تر شد و نرسد گفت رفتن انجام بدون استیذان

زبان طغنه ندارد و مغلی این را سه را پسندید از آن وقت هندی می پرسید که فلان  
 چیز را اور فارسی چه می نامند روزی گفت چو ژر و در زبان شما چه میگویند او متعجب شد  
 و بالآخر جواب داد که چو ژر و ولایت مانع شود و مراد از حکایت باستانی هم قصه  
 بود البته است سریش از شیر با مانند کشش گردید و هنوز زخمی بودن یقین نداشت  
 و میگفت که خدا یا این واقعه را دوروغ گردان و از اینجا که در مسائل دیگر نیز گوید  
 چون می بازند و نام نیرو ترکش را بر زبان می آرند غالباً مراد از آن همان  
 نیرو بود و و علی اسے تقدیر کیش این سعادت اندیش سرخند خالی باشد یا نه  
 و لیکن کنگول را که درین زمانه بدریوزه بر ساخته اند کما اثرنا سابقاً بالیقین  
 خالی شد معیناً مقام مزید وحشت است که شخصی پیش نورالدین حسین که حالش از  
 مکتبیکه اشاره بدان کردم معلوم بر صغیر و کبیر خواهد گشت که از مستفیدان من  
 بوده و تادمی حکیم محاطب هم کفین صحبت دریافت زانوسه اوب نه کند و در  
 باب استفاوه از و نماید و شامی مستعدان زمانه را بقدر تلذ و شاگردی او موثر  
 و افتخار و مباحات دانند و بر و سه بنده نام نیرو ترکش بر زبان لاند و نعم  
 ما افاد العارف الشیرازی **س** یا و فاخوذ و نبود در عالمه با بگر کس درین زمانه  
 نگر و کس نیاموخت علم نیر از من چه که مرا عاقبت نشان نکرده بود که فاستبح لیا  
 اصدع بالحق اقول از آنکه یقینی بودن صناعت میزان و یاد کردن تشبیه جز  
 عملی از فن طب که همیشه یونانین است چنان معلوم میشود که آخر رفته رفته بمقتضای  
 الکلام سنجی الی الکلام حضرت سرآمد علمای اعلام راه قرار پائید و آهنگ قانون  
 دارند و سنده سنجیال همین امر که مبادا مابالذات که مقدمات کلامیه است از دست  
 رود و قانون منطق و طب نواخته شود جمیع این مقدمات را مسلم میدارم و الا  
 بعضی از ابجاث جدید که غالباً قرع صماغ آن خرید کرده و غشای آن قلت

استقامت و تصفیح افادات اهل تحقیق و رفنون عقلیه بوده که با بشهد به تصانیف  
 صدر الحکما و امثاله ایراد می نمودم ولیکن در ذکر آن همین اندیشه دارم که از  
 مایه التمزاع دل و زواید بطرف دیگر شغول خواهند شد و دخل در معقول  
 خواهند کرد و درین مباحث طمّاشدن با دیه سخن کما اعترف به المخاطب  
 فی الکتاب پس دشوار است بالیقین تحریر بطور مبالغه بطور همیشه خود گردانید  
 بر عوام عالی خواهند نمود که جواب رساله فلان کس نوشتیم قوله در مجلس  
 بسین و مبرین الح اقول اینقدر خود معتقد بنده است که آنچه در نیمقام افاده  
 کردند حقیقه و ذمه و عیاناً لاریب که در قضایای مهله محصور است و سعی این  
 فاضل نبیل بر همین اجمال مقصود چه بنفش قطعی حضرت امام جعفر صادق که کلینی  
 اعور بر و امیش جبارت نموده و ان را پینه و بین التدرجبت و البته معلوم  
 شد که مراد از خطاب مستطاب عنکم و آیت تطهیر همان ذوات اند که وصف  
 عنوانی آنها امامت و ولایت است لا غیر پس دعوی مذکور جز آنکه مهمل باشد  
 بخيال فقیر نمی آید و از اینجا است که خود شارح کلینی یعنی خلیل قزوینی که کتابها  
 از بلا و ابران تا و باره و ستان مطبوع و متداول است نظر بهین حدیث  
 جناب سیدم را از اهل بیت حقیقه خارج گفته و باعتبار معتبر و فرض فاضل مجاب  
 داخل نوشته چنانچه نظر دقیق بان حکم می نماید و اگر هنوز باین امر باور نکنند  
 بکتاب مذکور رجوع نمایند که ملا خلیل قزوینی در شرح شافعی که بر کلینی نوشته  
 در نیمقام خاص چه میفرماید عبارتش بعد از حدیث مذکور اینست و لا یتانی  
 هذا ما مضی فی اول الرابع و استبین من دخول فاطمه فی اهل البیت و ذلك  
 لانها من اهل البیت و صابته الاوصیاء فی حکم الله بل فقط یعنی **لوا**  
 نباید کرد که این حدیث که حکم باختصاص ائمه با بئیت بودن میکنند و از آن

میشود که غیر از ایهیه بد کسی از اهل بیت حضرت مصطفی نبود و این مرتبه بر آن  
 شان مخصوص و اهل بیت سینه بهمان س می باشد که وصف امامت برو  
 محمول منافعی حدیثی است که در اول شصت و چهارم از حدیث آن باب  
 واقع شده که حضرت فاطمه در اهل بیت داخل اند زیرا که دخول آئینت  
 در زمره اهل بیت حکمی مجازیت باین اعتبار که حضرت فاطمه زهرا اصل و  
 اکثر از اوصیاء و امم الایمه نجیب است که ولایت و امامت شان بر امامت  
 امام الایمه حضرت امیرالمومنین کرم الله وجهه متفرع است و منافقات و قتی  
 لازم آید که دخول و خروج هر دو در یک جهت و یک اعتبار باشد **طرفه دیگر**  
 خانصاحب جامع الکلمات بعد از آنکه ترجمه عبارت ملا خلیل در غنوی الکلام  
 دیدند اینقدر هم تصور نکردند که باینکه خلیل قزوینی بران حواله مدعا  
 کرده ملاحظه آن پر ضرور است و این باب و روایت همین است نه بینی که  
 در ابواب سابقه که از اینجا عبارتش برداشتم قول قزوینی این است  
**قزوینی فی الرابع و الخمسین من الثامن والاربعون** باب همین باب است  
 که باب فیه نکت و نفع من التثلیل فی الولایت عبارت از است و ان حدیث  
 که قزوینی محصلش ب عبارت خود بیان کرده یعنی ان اهل بیت کل نبی اوصیاء  
 و مدعایه خود را بران محمول ساخته همین حدیث است که حضرت صادق علیه السلام  
 عنه ارشاد کردند و قبل ازین الفاظ و معانی آن دانستی و در غیره لا یست  
 پس لامحاله در اینجا قضیه کلیتیه محصوره یعنی کل اهل بیت کل نبی اوصیاء  
 که شامشی از آن کرده و پی بمقتود و نیز و ندی باید نوشت زیرا که نفس قطعی  
 معلوم شده که مراد از بیت ولایت و امامت است و در اینجا مقام بیت یعنی  
 و در زمان غیبت حکم بهمه بوشش نماید و نجبال آرند که بر که از دو دمان

نبوت باشد ضرورتیست که امام بود و نوعی از نبوت است من الاعراض عن افادات الائمة الطاهرة  
والالتفات الی وساوس اشیاطین و اگر منور خطاب مخاطب بسبب مزید فطانتی  
که دارند بر آنچه بنده میگویم و در صد و بیان آن گشته ام واقف نشودند لامحالہ تصریح  
دیگر در ضمن مثالی روشن میکنم و آن اینکه در حدیث متفق علیه از یقین و اروست که حضرت  
ختمی پناه فرمود که فریب است که افراق و اختلاف بهم رسد و است من منشعب شود  
تمامی فرق ناری باشند و یکی ناجی اهل سنت میگویند که بمقتضای ما انا علیه و اصحابی  
که در کتب هر دو فریق لفظ اصحابی و اروست کما اعترف به انکار همه مراد از آن واحد  
ناجی باشند ما بنیم و ازین کلام ثابت شد که هر که باین وصف یعنی شهن موصوف باشد  
ناجی بر و محمول است و تا این وصف یافته نشود هرگز نجابت را نشاید پس تبیان البته از حکم  
مذکور خارج خواهند بود و تبیان خود را صدق و احدی قرار میدهند و بشرط تشیع  
ناجی میدانند و شی را از نجابت خارج میکنند پس علی بن ابی طالب چون امام نفس فرمود که مراد از بیت  
ولایت و امامت است و مقصود از خطاب ایما بد هستند پس کسیکه ازین وصف محرم  
باشد و اتصاف او باین وصف معدوم البته او از زمره اهل بیت خارج خواهد بود و در  
فهم سخنی نزدیک این است که شیخ و سید قوم بحجت سلب وصف عصمت از و از  
مطهر است را با وصف این معنی که نفس قطعی امهات المؤمنین و قبله دین و ایمان سلیمان اند  
و خطایات ما قبل و ما بعد آیت مبحوث عنها بذوات قارسه شان تعلق و از راه مسائل  
طریقیه واضح است که ترتیب قرآن مجید از آغاز تا انجام حکم حضرت علیه الصلوه و السلام  
است از اهل بیت خارج گفته اند و حال آنکه عصمت بر اصول شیخ از اهل بیت خارج باشد  
جناب سیده بحیث منافات وصف امامت بطریق اولی ازین زمره طایفه بر قواعد مدعیین  
مزد و لانا رج خواهد بود و تعیین آن حکم مکنون القصینه مملته مهمل قوله و اگر نفس خارج  
اول چون از حدیث علینی نفس قطعی امام صادق و بیان شارح قزوینی در مایه

مشانی از این بیت بحال است امامت پس هر گاه از و از حج مطهرات باشد عصمت هم

عیان گشته که مراد از بیت امامت و ولایت است و مخاطب بدین بیت تطهیر ائمه است مستند  
 پس در بیجا نام نیز بیجا صوبه و محمول لا محاله باین عنوان می شود کل من دخل فی اهل بیت  
 علیه السلام و آله و سلم فهو امام و کل امام داخل فی اهل البیت و اینکه فرموده اند که  
 لا یقول به من له او به من له معاد الله تعریفش از کجا تا کجا میرسد چه و استیکه بیان داخل  
 بودن شخص با اهل بیت و امام بودنش تلازم است و انفکاک احدی با من الاخر از جمله مستفادات  
 پس درین نظریه مخصوص ائمه شکی نباشد که جمیع اهل بیت هر سنی او صیانی می باشد چنانچه  
 دانستی و این معنی از حدیث امام صادق علیه السلام نقل الطور است پس اکنون اعاده این  
 جمله نزد جمله اهل نهفت و ایمان باین عنوان باید کرد که لا یقول بیطلانه من له او فی  
 مسکنه و ازین معلوم با که مقتدا سه طایفه را رود او صریح معلوم شد که آنچه شد و درین  
 اوراق کرده اند بیجا نام و با عنوان شان بمعنی و منشا غلط که حضرت قدوس علیه السلام  
 را رود و آنکه عبارت شارح قزوینی را که اهل بیت کل سنی او صیاد است حدیث حضرت  
 معصوم دانستند و حدیثیکه نص در باب تلازم و منشا وی این هر دو صحت بود که هر که  
 امام است از اهل بیت است و هر که از اهل بیت است صاحب زعامت گیری و امام است  
 از نظر ساقط کرده اند و بعد از دیدن حدیث امام صادق احتمالیکه در عبارت شارح  
 ایجا کرده اند از هم ریخته زیرا که چون حدیث نص در معنی بنده است پس اگر احتمال  
 ایشان را در عبارتش مدخل باشد تفسیر حدیث نخواهد بود و خود جناب فیهما رب بعد از  
 غور و غوص در رساله حدیث الحوض گفته اند که بین التفسیر المطابق واجب است پس معلوم  
 شد که مراد قزوینی همین است که هر شخص از اهل بیت هر سنی و صی می باشد و در بودن  
 شخص از اهل بیت و امامت تلازم است و در قضیه موجب کلیه که محمول یکی موضوع دیگر  
 باشد درین باوه فراموشی آیند چنانچه از شارح و دیگر بعد ازین نقل میکنم و توهم این معنی  
 که عقل بیچاره خلیل قزوینی باصل مدعا نرسید و آنچه فهمیده از متفردات او است

باطل می نمایم انشاء الله تعالی **قول** که باقی ماند **قول** ما جبر است لطیف است که جناب  
خود و بخلطه گرفتار شوند و بکتب خویش رجوع نیارند و دلیل مسکین سبب جمود و قنوت  
همه عاقله حدیث نزد سجان الله این عبارت و جبر است بالکلیت همه جبار است  
که در کتاب در حدیث ویدند و نه نزد او است و از حدیث خود از ابن جبرین زانو است او  
برای تحصیل این فن که ایشان را بر ضرورت بود که در دور علم کلام تجرد عقده  
ورزیدند که از کلمات خودشان ثابت شد که تا کنون تحفه اشاعره و دیگر غیر  
فن جناب باید دیدند که ما سا ذکره فی نتایج الکاتب انشاء الله تعالی و با اینهمه  
خلیل قر و عینی را که در تحصیل فن حدیث سعی وافر بنقدیم رسانیده و در بلاد و دور  
گردیده و عمر گر انما به بر این خرج کرده که ما هر جوابه خاطر و خود را مصیبت قرار میدهند  
انصاف باید کرد که هرگاه بدیش جعفری خود نظر قطعی باشد و رنگه از بدیش معنی  
امامت مراد خداست و فقط دوازده امام از لفظ حکم مراد اند پس بجز نیت و نیت  
چگونه ذهن او متبادر گردد و چنان جناب سیده با حقیقه در اهل بیت داخل سازد  
**اما دعوی این معنی** که تعالی این هر دو حدیث نیت آنهم از عجایب افاضه  
است اکنون براسه خدا عبارت آن حدیث به بین که شارح باعتبار دخول اعتبار  
سلب منافات از آن قصد کرده و عبارتش این است علی ابن ابراهیم عن محمد  
بن صبی عن یونس و علی بن محمد عن مهمل بن زیاد ابی سعید عن محمد بن عیسی عن  
یونس عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله  
عز وجل اطعوا الله و اطعوا السوا و اولی الامر منکم فقال نزلت فی علی بن ابیطالب  
و الحسن و الحسین علیه السلام فقلت له ان الناس یقولون فماله لم یسم علیا و اول  
بیته علیه السلام فی کتاب الله عز وجل قال فقال قولوا اللهم ان رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم نزلت علیه الصوره و لم یسم الله فیها شیئا و انما یسمونهم  
علی بن ابیطالب و الحسن و الحسین و علی بن ابیطالب و اولادهم و اولادهم



صلی الله علیه وآله وسلم و الذمیر فی قوله لکم لعم و نزلت علیه الزکوة و لم یسجد لیه  
من کل اربعین و در سجده شکر کان رسول الله علیه وآله وسلم و الذمیر  
فسلیم ذلک و نزلت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و نزلت فی علی  
و الحسن و الحسین علیهم السلام فقار رسول الله علیه وسلم فی علی بن کنت مولی  
فعلی سوا و قال علیه السلام اوصیکم بکتب الله و اهل بیتی فانی سألت الله عزوجل  
ان لا یفرق بیننا حتی یموت و اهل علی النور فاعطانی ذلک و قال لا تعلمونهم فہم اعلم  
منکم و قال انتم لن یخرجوا الی من باب بیست و لکن یدخلوکم فی باب ضلالتہ فلو سکت رسول  
صلی الله علیه وآله وسلم فکرمین من البیتہ لا و تا یا آل فلان و آل فلان و لکن الله عزوجل  
انزل فی کتابہ تصدیقا لکتابہ علیہ السلام و انما یرید ان یدعی علیکم الرجس الی الیت  
و ایلہکم تطہر ان کان علی و الحسن و الحسین و فاطمہ علیہم السلام فواظم رسول الله علیه  
صلیہ وسلم تحت الکتاب فی بیت ام سلمہ ثم قال اللهم لکل نبی ابلا و ثقلا و مولا الی بیتی و فی  
تقالت ام سلمہ الی من ابناک فقال انما الی خیر و من مولا الی و ثقلی الی آخر الروایۃ  
بطولها و ازین حدیث معلوم میشود کہ جناب سیدہ در اہل بیت پیغمبر عزوجل  
و حدیث سابق نقل شد و زنیکہ غیر حضرات ایہ کسی از ضمیر خطاب مراد نیست پس احکام  
از تعارض هر دو حدیث خلقت بدست اولیہ تواریخ گفت حالیا افتاد و بیچارہ  
خلیل قرظینی بفکر جمع هر دو حدیث برجاہ خود با شد و انکہ جناب سامی را نسخ نشد  
کہ شارح بحقیقت الی پہ نبرہ از ہم باشد و الحمد للہ کہ ازین حدیث کہ عبارتش  
با و من اختصار بطول انجامید بعد نظر دقیق حکم توان کرد کہ مراد از بیت و زینجانیہ  
امامت و ولایت است و الا ازنا و بعضی کہ حدیث سوالات و حدیث وصیت تفسیر  
انرا اولی الامر است و آیت نظر بعد از تفسیر بشیر و نذیر است و اگر حضرت صلوات  
تعلیہ علیہ و سلم مصداق امامت است با بیان تفسیر خود و عوسہ دیگر انرا از نبی تیم و علم

ہمدان گنجائش می بود چگونہ صورت می بست چہ دانستیکہ تطابق و تعدادق بن تفسیر  
 والمفسر واجب است و این وقتے محمول می انجامد کہ مراد از بیت معنی امامت باشد  
 چنانکہ از ولایت امر و جناب سیدہ حقیقہ خارج باشند و دخول آنجناب در کس حکما  
 و مجازا بود چنانچہ حضرت ام المومنین ام سلمہ را بر اصول موصوفہ رخصہ اتفاق  
 افتاد کہ بعد از سوال در ک داخل شدند الرجہ علمائے شیعہ بر تقیہ حمل کنند و اہل  
 حق مثل صاحب صواعق و صاحب عجب عجاب بر خلاف آن چنانچہ معمول فرقیست  
 واللفظ للثانی حیث قال و فی اخرے انه قال اللهم یولانا اہلی اذ سب عنہم الرحمن و طہرہم  
 تطہیر ثلاثا و ان ام سلمہ قال الت من اہلک قال بلی و انہ ادخلہا الک بعد ما تشر  
 و عالم لے ان قال و فی اخرے انه قال اللهم اہلی اذ سب عنہم الرحمن و طہرہم تطہیر  
 ثلاثا و ان ام سلمہ قالت الت من اہلک قال بلی و انہ ادخلہا الک اربع  
 اہت کہ اربعہ متناسبہ را تیمم دعا و تیمم یکبار گرفت و در بارہ حضرت ام  
 سلمہ کہ در خانہ شان این امر وقوع یافتہ بود و عات مذکور را حضرت رسول مقبول  
 ضروری ندانست کہ لا یخفی علی روایات معشر السنۃ و الجماعۃ و محقق نمائند  
 کہ عبد الحمود از امامیہ در طرائف و دیگران در غیران از آن جناب و دیگر صحابہ  
 این نوع اعادہت را کہ داخل شدن ام المومنین ام سلمہ در ک و اہل بیت خزا  
 منطوق آنت نقل کرده اند ولیکن تا صب عداوت اہل بیت یعنی نور اسلام و شریعت  
 شہید ثالث را در احقاقی ببحث آیت تطہیر باید دید کہ بعد تسلیم حدیث ام سلمہ  
 را کہ نبض قرانی از اہبات المومنین و در اختیار کردن خدا و رسول و دار آخرت  
 شریک و یگر از واج خصوصاً ز وجہ محبوبہ مسید المرسلین سنت و پارہ مناقبش بر زبان  
 شیعہ در عبارت متہی کہ مخاطب رئیس الاذکیا درین اوران سواد شش پرور شدہ  
 و راہ اعتراض و ران نیافتہ و استہی سبب جز نفع منفرمی بر پیغمبر خدا دانستہ

و در محل تهنیتش گمان برده و گفته ولو سلم نقول اینها فی هذه الروایه فی معرض التهنیه  
بجرف نفع و شرف لنفسها فلما سمع قولها وجدها استهت و لا یخفی ان طلب شهید امر  
و التهنیه امر آخر و از لطافت عجیبه آنکه روزی در سوابق ایام با جمع  
از اصحاب کرام سخن درین مباحث میرفت پس آنچه بعضی از شیخ علمائے افاده  
فرمودند درست و راست بے کم و کاست چنانچه مرسوم است نقل کرده می شود  
و از اصول ایشان نشان داده می آید تا مقامی براسه حرفت ایشان باقی نماند  
بگوشش توجه باید شنید که خدای از علمای قوم روایانے را که تعلق با استدعا  
ام المؤمنین موصوفت دارد و گما اثرنا آنفا ذکر کرده و او از بنده خواستند که خطبه  
باید فرمود که ام المؤمنین چنین معروف است ساخت بعالیجناب سرور کائنات علیه  
افصل الصلوات و التحیات که آیا بیستم از اهل بیت تو فرمودی پس التماس کرد  
که مراسم در کلیم خود داخل بفرما حضرت فرمود که بر مکان خود باش لبشارت با و ترا  
که کار تو بخیر است بعد ازین تکرار نمود و همین جواب شنید یعنی پذیرا شد از اینجا  
باید برود که مراتب آل عبا بجلای رسیده که هیچکسی در هیچ فصلی شریک ایشان  
نگر و دیده اگر چه اجماع المؤمنین باشد این گفتند و قفل از حجره کتب خانه برداشته  
و بسیاری از کتابها که گاهی نشانش نمیدادند از تصانیف اعمرواعلی و شیخ  
صدوق که بر فاقها و در صندوق بود بر آوردند اتفاقا در آن میان تفسیر  
قصی استاد اعمروالحیثین و تفسیر کاشانی و جامع الزیارات احمد بن مشیح زین الدین  
بود پس این کتابها رو بر وجه بنده نهادند و گفتند نشان باید داد که در کلام  
جامع می گشته که ام المؤمنین مذکوره را در کلیم داخل فرمود گفتیم اگر ازین چند  
کتاب با این مدعا بر نیاید مستلزم آن نیست که در کتب دیگر مثل طراف و غیره  
هم نباشد ولیکن بحدی که مرا حاجتی بدان نماند که در سینه متع آن کتابها هم

که درین صحبت گرد آورمی ان مشکل باشد گفتند به بینیم که چگونه مدعی اهل سنت بشویم  
 میرسد که داخل شدن ام المومنین است و را اهل بیت گفتیم اینک گو و اینک میدان  
 احادیث این باب را ازین کتب جمع باید کرد چون روایات بهیئت مجموعی فراموش  
 آمد گفتیم لفظ بشارت را باید دید که بسم الله این بحث است که از مذاکره بلند بگویند  
 بریکه از جمله امیر ساند که مقتضای آن حصول مراسم است یعنی داخل شدن در بیت  
 حضرت سرور انام تکلیف که این بشارت را موکد گردانند بلفظ انگ علی خیر و از اول  
 و هم فرمایند که عارض شده به و ام المومنین را که باندلج در ایلیت مشاکل ایشان  
 نیستیم و آرزوی ان میفرمود که لفظ ایجاب بگویش رسد که منتهاست متناسبت  
 کما فی الروایات عن بعض لحدیثین جناب نجیال شخص باشد که زید قاسم نسبت و تو بگوئی  
 ان زید قاسم چه جاست آنکه لفظ خیر اسم تفصیل باشد و دلالت بر ان نماید که درین  
 باب مخاطبه سرور عالم را مرتبه ایست زائد الوصف یعنی داخل گشتن نو در اهل بیت  
 بطریق اولی است نه بر سبیل ادسے و اولویت خود از ظاهر اسلوب قرآنی پیدا است  
 که آیات را ازیر است تخریفات بیان ما الرئیس مصدر فرموده اند و ظاهرش مقتضی تخریر  
 بازواج مطهرات است خصوص بر بنده سبب شنیج و حیدر فصد که بحجت نزدیک هم در  
 نظم قرآن مجید فائل شده با این معنی که قرآن مجید بهین طور از آغاز تا انجام رو برود  
 حضرت خوانده میشد پس لفظ بشارت و انگاه تا کید تمام و اهمیت جمله واره بر دوام  
 افاده فرمودن ایا که از احوال جناب ام المومنین در کلیم است لا و الله شتم لا و  
 آدم بر آنچه علمای شیعه از ان اراده می کنند یعنی بشارت و او ند که خاتم ام المومنین  
 بخیر است یعنی مانند دیگران مرتد نخواهد شد و بایان خواهد زیست و این امر است  
 که بموجب خود علی را از تصدیق کلمه طیبه بروایت صدیق امامیه یعنی ابو زرعفان  
 رضی الله عنه نزد فریقین و آنهم تبرکات صدور که با حاصل گشته پس خدمت حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مرتبه زوجیت، و ما در ایام گذشتن و همراه آنجناب و یک  
لباس بلکه همین کلیم شب و روز خفتن اسلے غیر ذلک من الخصائص کجارت و چون  
این مدارج یقینی است سعین شد مدعا بالطریق الاولی طرفه آنکه بعد از پوشانیدن کلیم  
فرمودند اللهم الیک لا الة الا انت و مرجع این کلام و تفسیر حسن بشرک که علامه  
اعلام روضه نمودند که ما سبجی تفصیله غیر از آنچه در حق ام سلمه تقریر کرده اند دیگر حدیث  
و هر گاه کلام تا اینجا رسید بعضی گفتند که از کجا که معنی نفی مراد نباشد زیرا که ام المومنین  
باین طور سوال نموده بود که ایانیستم از اهل بیت تو فرمودی بلے از اهل بیت من نسبتی  
ولیکن بشارت باد که ما تو خوب است درین وقت بے اختیار چشم کردم و گفتم  
که آنچه می شنیدم اکنون بچشم دیدم که تحقیق تمام شب قصه حضرت یوسف و یوسف  
شنید و باید دان برسد که ز کجا زان بود یا مرد عمر شما و علوم نحویه و بلاغت  
بغا سیرے شد و هنوز محاوره بلے نمیدانید که ایجاب بعد از نفی است و لغویان  
گفته اند که همیشه این حرف رفع میکند نفی را و ثابت می نماید نقیض آن را که ما  
مجمع البحرین و مطلع الزین للمحدث النجفی من الامامیه چون بلاے جعل مرکه محلی  
گشته و از تلفظ بلے تا بدین مدلی بر وید معلوم نیست که در آیت کریمه است بر یکم  
مگر نفع ربوبیت مراد خواهد بود که در احادیث فریقین آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم  
فرمود که من اول ایشان بودم که بدین لفظ لب کشاوند چنانچه در شرح جامع الزبارة  
ست یقینا و در اکثر تفاسیر موجود باشد تخمینا اسلے غیر ذلک من الایات و الاحادیث  
و اگر فرص کنیم حرف نفی یعنی لا بجای بلے و از یکدست متعین شیعیه که بلاے علیکم  
است بر و از بعضی چنین خواهد بود که نسبتی اسلے ام سلمه از اهل بیت یعنی  
فرعیت و نسب چنانکه ایشانند فلما یفرنا ابدانها لایفعلکم قطعا و درین وقت اهل حق  
خندیدند و بشنیدن این تقریر بتیاری آوردند و قائل کلمات مذکور در مجلس گذشت

تو گوئی که خرد در محل فرو رفت درین بود که و گریه از علماء ادب سر بر دست  
گفت که حقیقت نیست که اگر لفظ جزو درین ترکیب اسم تفضیل باشد مدعا علی سنت  
محمد عیان است که لا یتحتاج الی البیان ولیکن ما درین کلام است گفتیم تا اگر درست تفسیر  
کردن و سبب و غرض از شناختن و پرده تقیه را از میان برداشتن پس همه پس  
بر این متفق شدند که اگر لفظ مذکور اسم تفضیل می بود بعد آن لفظ من می آمد و در  
مقام چون بدون من است مثل کشته پس لفظ خبر اسم تفضیل نبوده گفته که شاید  
اعتقاد و تحریف و تلمیذ را تلاوت نمیکنید و نمیدانید که در کلام ابلغ لفظ استعمال  
از لفظ خیر گاه است و گاه نیست قوله تعالی و صلح خیر این لفظ در قرآن مجید  
که سئل نشوز و اعراض را ذکر فرموده اند و اجماع فریقین بر این معتقد است  
که چون زنی برسد از جنگ و جدال و در گردانی شود صلح کردن بهترین  
از آن و اینهم از بدیهیات است عقلا و نقلی که حسن معاشرت و خاداری لفظ  
و صلح منوط و مرابوطت بخلاف اعراض و نشوز که موجب پشیمانی و دیرانیت  
و بر این مقدار چه موقوف و رسد تباری همچنین وار و است جائیکه فرمودند  
عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر یعنی بر سنده از تو حکم یتیمان بگوای پس خیر  
و انتظام امور ایشان بهتر است و در اینجا هم لفظ من نباید شاید محرفین بر ع  
از ابر آورده اند و جناب امیر در نسخه اهل بیت چنان جمع کرده اند که قل اصلاح  
لهم خیر من الاف و نفوذ بالقدم من الاضنا و من الاف من بعد اصلا حوا بعد ازین  
الکتاب کروه شود در قرآن مجید آیات دیگر همین طور پیش از پیش خواهی یا  
طرفه انکه محمد خانی در زمان در طعن الریح آنچه گفته اند در معنی حدیث خطاب  
ام سلمه و لالت دار و بر آنکه انک علی خیر یعنی اسم تفضیل رسول است که تراز  
بهترین از واج من هستی و لاجب که این مجتهدین ندانستند که در خطاب صد بقیه

باعتراف صاحب کشف الخضر همین الفاظ فرموده اند معین اهل کفر و نفاق پیران  
 از واج و ایهات المومنین را حکم کفار داده اند چنانچه از خاتمه تخرید که براسه سو  
 خاتمه سولفیش طشت از بام است و سواد الوجهیه فی الانام پیدا است و از قسم ثانی  
 است قول خدیجه عزوجل حکایت عن ابي اسبکبر او کان من الکاذبین  
 اما خیر منہ تخلفتی من نار و خلقته من طین الغرض ما انکار نداردیم که لفظ من بعد لفظ خیر  
 می آید اما احادیث ایسه پس حدیث امام زین العابدین رضی الله عنه در کتب  
 استدلالیه باعتراف فقهای امامیه موجود است لصلوة خیر من الذم و در کتاب  
 از الیه لعین منقول اگر چه مجتهد الزمانی بخجالات نفسانی و حکم توره چنگیز خانی برین کلام  
 می خندد و بر عدم بلاغت فاروق رضی الله عنه دل می بندد و او را سبوح این  
 کلام دانسته این جمله را مردول می پندارد و میگوید که کسی از بلغا نتواند گفت  
 که در شاموار بهتر از خرف بکار است و قد قال الله تعالی عزوجل قل ما عندنا  
 خیر من اللهب و من التجارة و الله خیر الرازقین و بعد از معصکه رئیس لصحکین فرزند مقلد  
 رئیس النقالین توان خواند شعری که تو قرآن بدین منط خوانی بیه بری رودنت  
 مسلمانان پس مجتهد را در اظهار سطا عن فاروقی مبارقه ضعیفیه و دگوش و یک پستی  
 هم نباند پستی از حلتی بعلمت آن بکه بری از حرام تا پستی پو بعد ازین میگویدیم که  
 چون درین اوراق نشان دادیم که ام المومنین را بلفظ بله و شارت و کت  
 علی خیر و انت علی مکانک بیشتر فرمود پس آنچه قاضی رطل بوق گفته که قول  
 ام سلمه او خلنی فی الکسار که مستلزم جزئیات خویش است اعتنا و انشاء  
 کما عرفت محض یافته درائے و ژاژ چائے بود امرے و یگر باید شنید تا تطبیق  
 روایات با حسن و حوه حاصل گردد و اطمینان قلب رو و بد که محتمل است  
 بدترین یقین که پس از جدا شدن امام ایتقین ام المومنین را و اخل فرمود

کما اشار الیه بعض محدثین و موروی عن ام المومنین و لهذا لفظ نخی یعنی گوشه بگیر قبل  
 ازان بر و ایات فریقین بجناب جناب ام سلمه وقت حضور حضرت مرتضی بر در  
 دولت سرالما اثر گشته بود چون عذر مرتفع شد و امر از فرمود مقصود ام المومنین محمول  
 انجامید ولیکن بر چند تصحیح و تفسیر نموده شد و عاصی اللهم بذه من اهل بیتی و مخصوص  
 ام سلمه از نظر فقیر نگذاشته و وجه این معنی نظر سابق آیات قرآنی بر ظاهر است  
 که حاجت بدان نبود بجلالت حضرت عباس و اولادش که بعد ازین روز دیگر در  
 بود همه را زیر چادر تطهیر فراگرفت چنانچه در احادیث منصوص است بر وایت جهانبنده  
 محدثین مثل ترمذی و صاحب تهذیب و بیهقی و غیرهم منصوص است و با و از اجابت  
 و عاصی نبوی که از ابواب و جدران دران وقت بلند بود و مخصوص در چند فضی  
 از شنیدنش منع شوند و از واره آومیت و ایمان بمقتضای لینیظ بهم الکفار  
 بیرون روند مگر لفظ بقیه آباتی و انما عم الرجل صنوا ابیه که در باره حضرت عباس  
 در منج السدا و لطالب الرشا و غیر آن از کتب قدیمه شیعیه وارد است  
 صدق دخول شان و کساست و بر احادیث کثیری مقتضی و صامت است زیرا که  
 و انستی و هم خواهی و انست که مراد از انیت امامت و وصایت است و  
 بر تقریر کلمات مجلسی در حق نقیبن و بجا نقل از اصول قدیمه جمیع آثار جناب سید سلیمان  
 او صیابوده اند فلین الباتی منم چه عاصی آنکه در تالیفات صدوق و جهانبنده دیگر  
 اینهم موروی باشد که حضرت عباس شریک اربعه مناسبه بودند روزیکه حضرت  
 فرمود انا حرب لمن عاربهم و سلم لمن سالمهم پس دخول ایشان در کس موجب  
 اضطراب و وح و ناب شیعیه نباشد و از متعلقات این مقام است که عوام بنی هاشم  
 که مشقین رفته در حد او اختلاف کرده اند که او سیم است بر وزن فیصل المانع  
 و وال چنانچه این داوود بدان رفته و بعضی گویند زویم براسه بی نقطه و او وین



همه ایشان او را مدح و شکر و پسته اند از سپر عم خود روایت میکنند که روزی  
 نزد صدیق شرف حضور یافتیم و از حال جنگ جمل پرسیدم فرمود و تقدیر سے بود  
 که جاری شد و این بدان ماند که در احادیث فریقین دیده باشی که چون حضرت  
 موسی اعتراض کرد و تقصیر کندم حضرت آوم فرمود آنچه حاصل اینست که تقدیر الهی  
 پیش از وقوع چنین رفته بود و حضرت موسی بیارست جواب داد و این  
 امر جائز بر پہلوی نشینند که جد و جهد را در آن دخل نباشد چنانچه در نجاشی  
 اصلاح بود و از جهت معندین که کلان ترین ایشان بود این سبب و بقول  
 صاحب مجمع البحرین موجب بلوغ بر ذمی النورین گردید صورت فساد و بهم رسید  
 راوی میگوید باز پرسیدم که چه میفرمائی در حق علی رضی اللہ عنہ فرمود و مجتوب  
 از و کس نبود در اصحاب و اوست شویر خیر النساء و اوست از آل عبا چون  
 حضرت در خانه خود چار کس را فرا گرفت و دعا کرد و تطہیر عرض کرد و مرا ہم  
 داخل بکن فرمود تنخی فانک علی خیر یعنی گوشه بگیر که تو از اہل بیت من نیستی  
 لیکن بر عادات پسندیده و خصائل حمیدہستی تمام شد حاصل ترجمه کشف الغمہ  
 ازین مقام ہم واضح تواند شد که جمعی از مخاطبین بنده که در حکایت گذشتہ  
 حرف ایجاب را بر اسے نفی قرار داد و ندخل شکایت و ملامت بنوده اند زیرا  
 اقدام محققین خویش پیوده اند قال اللہ تعالی انہم الفوا آباہم ضالین فم علی  
 آثار ہم ہر عون و اعجاب اطہار رخصہ و ربارہ ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ از شیعہ  
 خاص مرثوی بود کافی اللہ تعالی نقل عن کتب شیعہ نیز چنین است کہ در اہل بیت  
 داخل نیست کافی الرحبہ الذکورۃ اینست حال علامت شیعہ و آنچه طایر و پدید  
 و در فہم و قائل مخفیہ حضرات معصومین کہ در منا و بیت تقیہ نگاہ دارند و کسے را  
 نمی نمایند حال محققین ایشان و تحقیقات لفظی و معنوی چه خواهد بود و چون

منت الهی آنکه حال صدیقه بر عنوان ام سلمه است و در خصائل مرضیه و اخلاق پسندیده  
 و خیریت حال و حال پس بعد از واقعه جنگ جمل نیز بر ایمان و لوازم آن نبین رسول  
 مورد و ما یطلق عن الهوس ان هو الاوصی یوحی با شدند چه جاسه مزید محبتیکه رسول  
 باتفاق فریقین با صدیقه داشتند حتی که در خانه ام سلمه بیمار شدند و بخانه صدیقه  
 باز آمدند و بعد از آنجا وفات یافتند و آن خانه را که بهتر از آن جاسه نبود مدفن خود  
 بر و است مرقوم می و در کشف الغم مقرر فرمودند و اسے بر قومیکه چنین رزوجه محبوب  
 مطهره حضرت را از اهل بیت خارج نمایند و در ترتیب مطاعن او منتظر اجر و ثواب باشند  
 و در اینجا سوالی است جواب طلب که مقتضای حدیث صدیقه است که ذکر میفرمود  
 امرے را که مختص باشد با میرالمومنین نه امریکه خود هم در آن شریک باشد و همچنین  
 آنکه خصوصیت آن جناب نسبت باصحاب است که در اهل بیت داخل نباشند و  
 چیزهاست از فصائل ذاتی و اصافی که خلفائے ثلثه در آن شریک حضرت مرقوم  
 بنویسند و با سورتی که مختص با ایشان بود و حضرت مرقوم را در آن شریک  
 نبود و مثل رفاقت غار و سفر هجرت با جناب سید ابرار و حصول خلوت و کشف حقائق  
 و وقایع و وقوف بر امور شرعی و طریقت و حقیقت تا زمان و راز چون رخصه  
 از راه تعصب و علو ازین مقدمات پدید پیچید انکار نمایند از آنکه در شهر و دیار می شوند  
 بی وار و میشود و بر ایشان در ذکر مایه الا شترک و ترک مایه الامتیاز آنکه حضرت بار  
 فرمودند الایمه من فریش تا آنکه روز سقیفه حدیث مذکور از استقامت و گذشت  
 و انصار سر از آن نماندند بلکه مجال گفتگو در آن نیافتند بر روایات فریقین و احادیث  
 طرفین و روزیکه حدیث اثنا عشر خلیفه و امیر در میان آمد خاتم آن نیز باقر اشعری  
 و سنی با لاتفاق همین بود که هم سن فریش و رخصه بر خصائص فرود می آرند و با هم  
 و خواص دیگر و فاطمیت بحکم لاکثر حکم الكل ضروری پیدا رند از عطاسه خواتیم

عجیب ترین و رعین رکوع و مطالعہ لوح محفوظ و قیام عمود و حصول علم ماکان و  
 بکون و عصمت از ولادت تا موت عدا و سہوا صغیرہ و کبیرہ و انکہ سایہ اشک بر زمین  
 نیفتد و روح اعظم سر وقت بہرہ باشد الی غیر ذلک مالا بتناہے اینقدر خود از اصول  
 شان مثل بجا رالاتوار و صافی بعد اینچہ شرط پیدا است کہ حضرت مفسد نصب الامام  
 بیان میفرمود تا انکہ بر تعریج صاحب تکلمہ حیات القلوب جان لم تفعل فقد عذبتک  
 عذاب الیما و روایت و حضرت از عہدہ تبلیغ رسالت دست برداشت و معذرو  
 نشد علی مانی الصافی و سچی تفصیل بذالاجمال نقل عن کتب آخر و عبارہ صافی  
 بمقتضای قول سعدی **سہ** مگذار کہ زہ کند کجا زاپہ و شمن چو بہ تیر می توان دوست  
 اینست بعد ذکر آیت یا ایہا الرسول بلغ معاشر الناس ما قدرت فی تبلیغ ما انزلہ وانا  
 مبین لکم لیسب بذالایہ ان جبریل بیطالے مرار اثلثا یا مرنی عن سلام ربی و سلام  
 ان اقوم فی بذالشہد فاعلم کل ابیض و اسود ان علی بن ابیطالب اخئی و وصی  
 و خلیفی و الامام من سید الذی محلہ منی محل ہارون من موسے الا انہ لانیس بعد  
 ہو و لیکم سید بعد و رسولہ و قد انزل اللہ تبارک و تعالیٰ علی بذلک انہ من کتبہ انما  
 و لیکم الشکر و رسولہ و الذین امنوا الذین یقبون الصلوٰۃ و یؤتون الزکوٰۃ و هم لکن  
 و علی بن ابی طالب اقام الصلوٰۃ و اتی الزکوٰۃ و ہور کعب یرید اللہ عزوجل فی کل  
 حال و سالت جبریل ان یستغفر لے عن تبلیغ ذلک الیکم یعنی اسے مردم تفصیر نکریم  
 در رسانیدن آنچه نازل شد موسے من و سبب آیت بلغ امیت کہ جبریل درین  
 خصوص آمد و سلام رسانید حالانکہ پروردگار م عین سلام است بچکہ انکہ درین  
 مجمع خلافت ایستادہ شوم و برسانم سر سفید و سیاہ را کہ علی برادر من است و وصی  
 و خلیفہ من و امام پس از من چنین امام کہ مثلت او بسوسے من چنانست کہ ہارون  
 را بسوسے موسے بود و گرنہوت و اوست کار ساز شما بعد خدا و رسولش و بعد

نازل کر و خدا سے کریم آیتے درین باب بکتاب خود یعنی انما و لیکم و علی نماز  
 گذار و زکوٰۃ و او در عین رکوع و در حالیکہ او ارادہ خدای کند و در سہ حالت و من  
 خواہستم از جبرئیل کہ مرا معاف گرداند و استغفای من رساند از تبلیغ امامت  
 علی بسوی شما و عجائب و غرائب این حدیث موضوع را اگر بیان کنم خواہی گفت  
 کہ شمع بکش کہ آفتاب بر آمد و لیکن مقصودم در اینجا یہین بود کہ ظاہر کنم بر اصول  
 موضوعہ رفقہ کہ رسول خدا از امامت بلا فصل حضرت مرتضیٰ توسط جبرئیل  
 مستغفی شد از اینجا حال امامت یا زودہ امام سویدا است چہ بطلان لازم مستقیم  
 بطلان ملزوم است کما لا یخفی بہر حال درین مقام نیز ذکر یہین جنس الا جناس یعنی  
 کہ ہم من قریش بود و تو اگر بیچ سخلاف صدیقہ کہ آنچه گفتہ بود در او صاف نہر  
 کہ ہم ہمیشہ بود نسبت باصحاب و ہم نسبت بازوج از جهت نسبت و اشترک  
 در اولاد جد قریب کما لا یخفی علی اللبیب **قولہ** کا شرح او **اقول** انجد و در  
 شرح کردند و خواستند کہ تطبیق و تحقیق علمائے سنت را در ماہہ التزاع دخل دهند  
 و تصریح در ان بکار برودہ براس و دفع اعضاء صرف کنند یہین است کہ اطلاق  
 اہل بیت ہم بر ازواج آمدہ و ہم بر کسانیکہ در نسب شریک باشند و گاہی ازین  
 ہر دو جماعت بعضی را تخصیص میکنند و این بیان لیاقت آن مذاکرہ کہ در حدیث  
 مخرج جناب فاطمی از اہل بیت است و قد عرفتم بکار برند زیرا کہ بعضی امام صادق  
 تصریح یافتہ کہ مراد از بیت زناست کہرسہ و خطاب بحضرات اہل بیت است  
 پس بیچارہ قزوینی کہ وجہ تفسیق گشتہ او را منہجاری نادان کتاب و دن از  
 عجائب سخکات است **قولہ** و مقالہ فاضل مدوح قول شاذ **قولہ** زینا نیست  
 بلکہ مقالہ دیگر شارحین ہم مؤید مقولہ خلیل قزوینی است، کما مستفصلہ انشاء شد  
 بہر قول او را شاذ گفتن و او سفروا است او دانشمندان خود کہ دیگر است کہ موافق

آن سامع و ناظر بحال خود نمی ماند و قول جناب را قطعاً و یقیناً خطا میدانند و قول  
 و خلاصت اجماع اقول دعوت اجماع جمیع علماء المشرقین فی الافاق و المستشرقین  
 فی جناب التقیة و النفاق مرعوبس و شوار گزار است حتی کہ بر نقل شیخ و سید  
 طاہر یعنی غوث الاعظم و علم الہدستہ درین باب مفرور نباید شد و فریب نباید  
 خورد و چنانچہ اکابر علمائے امامیہ و مشہور زین الدین العالمی فصول و ابواب و  
 رسائل بر داختر بر سر کے از ناظرین و سامعین مانند تباشر صبح صادق کذب  
 مرد و از شیخ و سید مذکور عیان ساختہ تا دعوتے انانکہ منور کر ساید و ما بقیا  
 را از فن کلام ندیدہ اند بگوئند مقبول گرد و گو و درین زمانہ کہ استعداد و وقایف  
 ہم آغوش عنقا گشتہ ریاست علم و فصل و رطائف شیعہ بذوات آنها منتہی شود  
**علاوہ** المراد آنست کہ جناب سید علیہ التعمیہ و الشنا بالاجماع داخل اہل بیت  
 اند فلایجد یہ نفعاً زیرا کہ دخول آنجناب بہ دو نوع می تواند شد حقیقتہ و مجازاً  
 و الکلام فی الاول لا الثانی کما لا یخفی علی الاقاصی والا دانے چه جاست انکہ خود  
 علماء قوم از ایچہ بدست نصوص قطعیہ و کتب کلامیہ روایت نمایند کہ مدلول  
 آن خروج حضرت فاطمی حقیقتہ از اہل بیت باشد حدیث قوی باعتراف صاحب  
 صراط مستقیم کہ از شفعیین امامیہ است و زرہ اذان خواهد بود حیث قال و  
 فی رواۃ القمی انما نزلت فی علی و اسمعیلین و الایمہ من ولده و نیز حدیث نبوی  
 آورده انما نزلت فی و فی اخی و ابنی و شعثہ من ولد الحسن بن علی پس معنیانہا  
 تا غیرت یعنی نازل شد آیت تطہیر مگر و رحق من و علی و حسین و نہ امام باقی  
 بود پسے را دوران و خلک نبود و اگر بالفرض باجماع تمامی علمائے شیعہ ہم  
 باثبات رسالت کہ حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا زمرہ اہل بیت حضرت  
 مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اعتراف اند بکار نخواہد آمد تا کہ احتمال مذکور را

از میان نه بر وارند وانی لهم ذلک وازین جااست که در کتاب بی  
و شمول سلمان در شانه امتد عنه را و گروه والا شکوه اهل بیت علیهم السلام در و شوق  
از حقیقت و مجاز صحر کرده گفته ام که اگر تحقیقش مرا و گیرند مقام استعجاب است و پدیدار  
بیان وجه تعجب و غزایت چنانکه وانی چنین نوشته ام که و اگر مقصود وازین حدیث  
را و تبا و این است که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت او از این است  
شیعه ای که چنانچه روایت صاحب بصائر الدرجات از حضرت امام صادق این  
ناطق است که کایسچی نشاء الله تعالی با گویند که تعداد او وورین زمره مقدسه از ان  
میش است که در حق گریه از امام صادق در تهنید طوسی مرویست ان علیا  
قال انما هی من اهل البیت پس بین تقدیر علمای طائفه کافه اجماعین القدی  
و المتأخرین که در پی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و میخواهند  
که او را بوسیله حدیث مذکور بعرض برین رسانند که اثرنا انیه لامحاله از صحف و  
سفها معده و خواهند شد بلکه در سلک مجانبین مسلک خواهند بود زیرا که سخن  
اول بر دیگران از شیعیان مزعومی ایتمه نیز صادق می آید و خصوصیت او و بر  
ایم باقی نبی مانند و موافق این تقریر است آنچه علمای ایشان بعد از خزن شارب و  
شیع ما رفته اند زیر فقره و سلام علی اهل البیت از فقرات جامع الزیارات  
چنانچه نوشته آن از شرح زین الدین احسانی می آید انشاء الله تعالی و ولالت  
بر ان وارد که باعتبار اصل و حقیقت فقط ایتمه بدست مرا و اند و باعتبار عموم  
جمع خاصین داخل اند وورین بلا و مرسوم است که بر سخن از عوامم که در مذ سبب  
نقصه پیام داخل شد سبب آنکه می شنید از علمای این قوم با فرجام که بر چه  
در گریه نموده و سبب تحقیق نمی بود و دستار بنزلی نبود و دعوی سبوت  
آغاز می نمود و مردم را و می خندند و من بگویم که محل انکار نیست اینها و

اکنون همینان قلوب بهم رسیده باشد که همین است طور علمای اعظام شدیدا  
 اخلاص پس شتریب بر اصول اهل نفاق بود صوح می گردید بحول الله تعالی و قوه  
 و توفیق حق سبحانه و تعالی است معا و اندک که اخس حیوانات مثل اوشس و گاو و گاو  
 شریک گشته اند پس فضائل بر ذوات مبدل شده چنانچه در تمهید اشارت اجمالی  
 رفته است و الحمد لله که آنچه خود مجتهد فانی و زمانی گفته اند و مخرب منقول می شود و  
 بر حیوان و سلب حواس اکابر امامیه وار و وارثان ثابت می شود که در حق سلطان  
 ناسی در این مانتند و خول گریه ابو بریره است **قوله** و البصالح **اقول** جناب مجتهد  
 فانی در کتاب ذوالفقار باینکه راه قرار را از شش جهت بلکه جبات خیرت سینه  
 بکبابه بنو مسعود و یاقته زنده براسه اخراج پانصد و شصت می صاحب اطباء اهل  
 سطور نوشته اند که ملا عبداللّه مشهدی از مشاییر علمائین پیر مشاییر علمای کسان  
 راجی توان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول  
 و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه محمد بن  
 یعقوب کلینی و ابن بابویه الخ پس اگر مراد حضرت رئیس ائمه از سلب مدعا  
 همین است که ملاحظیل قره عینی از مشاییر علمای امامیه بنوده کلام او قابل استناد  
 نیست و علمای شیعه افادات او را در مقام شهادت و احتجاج نمی آرند پس بدین  
 است زیرا که در سفارحه و شیعه استناد بکلماتش جای موشح و مزین است بنود  
 مجتهد فانی هم بکلام او استناد کرده اند کما لا یخفی علی من تصفح فی تالیفات او  
**قول** الیست کالکلب **یسه** بکلام مجتهدی سینه فرزند و بنده شش که ملاک است  
 و او این آثرین ایشان شناخوان او هستند و تماسه افراد حرم و بشیرت  
 و من شوند چنانچه آئینه حق نما بران و لالت وار و حود که کند با  
 قره عینی را از علمای مشاییرت از بنیاد و از حقایق این علم

انکه کتاب اطهار الحق تصنیف مشهد می مذکور اجناس بسیار و فقره مستشرقان و در سواد  
 امامت که نزد بنده بواسطه ملا نور الدین مسید از مختصرات حضرت علامه  
 و بلوی می پندارند و حال آنکه این کتاب نزد حکیم ماورق خردی در نایبشان این  
 حکیم الملوک موجود است و اگر مراد از سلب مدعا عنان چیست و دیگر سبب فلاحه  
 من تصور به حتمه نقله بخدا فیروز قول که اگر فاضل معاصر **افول** معلوم نیست  
 که جناب مخاطب که قواعد یقینی میزان و اصول قطعی علم برهان را نصب بجهت  
 و آن را مثل جریحه از فن طب مقصود بالذات می شمارند کلیت از کلام منتقد  
 فقیر ثابت کرده اند میفرمایند که بحق کافه امامیه که در از نفسها باین شد و مد کرده  
 از آداب محصلین و ذمی النصفه بر اهل نایب بعید و گر چو سم که شجب از خوشن کلام  
 قفل بر زبانم زوده است **لنتی الغرض** بر صورت خیالی جناب می توان گفت  
 که چون در عبارت فقیر سور قضیه کلیه در عربی و فارسی زینهار مستعمل شده وین  
 جناب چگونه بکلیت متبادر گشته و خود وین نزویکی تصریح فرموده اند که قضیه  
 مهمله در تحقیق خبره می باشد و ریفا که باین زوومی علم برهان و صناعت میزان  
 را از دست و او ند و تنها این مغلطه حضرت مخاطب علامی منها می راروند او ده  
 زیرا که فرو کامل امامیه یعنی صاحب زمه که بر نحو الشش کلام را در اینجا او کرده گفته اند  
 که مقاله فاضل مجد و صح قول شاذ و خلاف اجماع کمالا یعنی علی من طالع کتاب الذکور سببا  
 ما شوی بلبه باب السائل الفقیه من لثقه نیز و خصوص این امر باین شد و قد قضی لوط  
 مولانا رشید الشکلیین انار الشکر بان طسے نوم الی رساله الی سبابة بفرقة الرشیدین  
 و ذلک لفضالین فتذکر عیاریتها بعینها و می بده **ار شعی** **سبب الشکالات**  
 معترض به منصف علامه است که چون مصنف بدلتد سائل فقیه امامیه را در باب  
 نهم از تحفه اثنا عشریه مرصده بلفظ نیز گویند که ده است لهذا معترض و در تمام کتاب



التزام اعتراض بر این جناب ننموده است چنانچه در جواب اعتراض آن مظهر که در  
باب جمع بین صلواتین بر امامیه کرده بیان اعتراض بمصوب بیان کرده و عوارض او  
ایش نه بداند کلام فاضل مشکوک درین مقام بچند وجه رفوع است اول آنکه کلامش  
تفسیر است بر اینکه بیع امامیه قائل اند تجویز جمع بین صلواتین بغير عذر و این معنی دلیل  
بر عدم اطلاق از سبب امامیه است چه شیخ طوسی و شیخ مفید و من تبعها تجویز جمع  
را مخصوص بعبود و مضطر میدانند انست عباره السطر ص **اقول** استغین  
رب العباد و پوشیده غیبت است که کلام مصنف را مشعر بر قائل بودن بیع امامیه  
و شستن مرستیب است چرا که قول آن مظهر یعنی نیز گویند قضیه جمله مقدره  
الو نوع است و تقدیر عباد تا این است که امامیه گویند و اصلا مور کلیه بران قول  
نشده تا دلالت بر قائل بودن بیع امامیه کند و از آنرا انها جمله شقوق انست  
فی موضع ان جمله تحقق تحقق مرد پس چگونه قول مصنف مشعر بر قائل بودن بیع  
امامیه خواهد بود و کمالا یعنی علی احد من المحصلین و اگر این کلام را بسبب تعلق داشتن  
او با معقول و کم التفاتی جناب سمانی سوسی ان علم بجمع قبول اصفا نفرمانند گویند  
کتاب احقاق الحق البیت از مطالعه شریفیه گذشته باشد و در کلام علامه علی بنکر سیده  
باشد که بر مسئله فقیه را بعنوان فریبت امامیه معنون گردانیده چنانکه در مسئله  
جمع بین صلواتین می فرماید و بیست امامیه است که جواز الجمع بین الظلمین سخر  
و عوارض غیر عذر علی وقت الاوسله و الثانیه نیستی و حالانکه مسئله جمع بین صلواتین  
مفسرین مختلفه و با گفته بهر چونکه مصنف مذکور موافق کلام علامه شافری بوده باشد  
اعتراض بر او اعتراض بر شیخ علی خواهد بود و جوابیکه از طرف علامه علی خواهند  
داد بیکه شبهه از طرف مصنف نیز واقع خواهد شد و اگر اتفاق مطالعه کتاب مذکور  
همه شده باشد باید بدانست التزام خود را خواهد بود که در راه هدایه